

## مسأله ارزش بارویکردی روانشناسانه

محمود صوفیانی

یکی از مسائلی که فلسفه اخلاق با آن مواجه است مسأله «هست»ها و «باید»ها می باشد و اینکه آیا «باید» می تواند از «هست» ناشی شود یا نه و به عبارتی دیگر آیا ارزش اخلاقی از واقعیت و طبیعت سرچشمه می گیرد یا منشاء دیگری دارد؟ عده ای اعتقاد دارند که اخلاق از واقعیت نشأت می گیرد و منشاء «باید»ها همان «هست»هایی هستند که در جهان هستی موجودند. برتراند راسل در کتاب «جستارهای فلسفی»<sup>۱</sup> مثالی را با این مضمون آورده است که اگر کسی در مزرعه گاو کسی را آزار دهد و یا بکشد می داند که با او مقابله به مثل خواهد شد و نتیجه می گیرد که نباید گاو همسایه را آزار داد یا آن را کشت. در واقع این الزام و باید اخلاقی از آن واقعیت استنتاج (استخراج) می گردد. در مقابل متفکران دیگری وجود دارند که معتقدند اخلاق نمی تواند از واقعیت استنتاج شود. در این راستا هیوم اولین کسی است که این مسأله را بررسی کرده و در این باره متوسل به منطوق شده است. می دانیم در یک استنتاج منطقی که از مقدمه هایی تشکیل شده است نتیجه نمی تواند حاوی ماده ای باشد که آن ماده لااقل در یکی از مقدمات نیامده باشد. بر اساس نظر هیوم استنتاج «باید» از «هست» مغایر با منطوق است. زیرا مقدمات که در حکم «هست»ها می باشند حاوی ماده ای نیستند که معنی «باید» را القا کند. بنابراین راه رسیدن از «هست» به «باید» برای همیشه مسدود است و منشاء اخلاق را باید در جای دیگری جستجو کرد. باکند و کاو نظرات و آراء مختلف به جواب دقیق و روشنی نمی رسیم. البته منظور ما رسیدن به جواب قطعی و جزمی نیست. بنابراین توجه مان را به بررسی علمی و تجربی معطوف می کنیم و در پی جواب قاطع نمی گردیم

بلکه قصد ما روشن کردن مسأله و نزدیک شدن به آن است. به همین منظور سعی شده است از دیدگاههایی که در روانشناسی تجربی رایج است کمک گرفته شود. در واقع می‌خواهیم اخلاق را از منظر رفتار انسانی و منابع آن مورد تأمل قرار دهیم. البته این دیدگاههای متداول هر کدام از زاویه‌ای خاص به انسان توجه کرده‌اند.

می‌دانیم که رفتار خود تحت تأثیر ارزش‌ها قرار دارد اما بررسی رفتار شاید در درک منشأ اخلاق مفید باشد. بنابراین در اینجا از منظری روانشناسانه به این مسأله خواهیم پرداخت:

تحقیقات مردم شناسانه نشان می‌دهد که اقوام ابتدائی دارای اصول و قواعدی بوده‌اند که رعایت آنها الزامی بوده است. فروید می‌گوید:

«یک رشته حدود و قیودی است که اقوام بدوی به آنها گردن می‌نهند. آنان دلایل این قیود را نمی‌دانند و حتی در فکر جستجوی آن هم نیستند. به نهی‌ها همچون امری طبیعی گردن می‌نهند و معتقدند که سرپیچی از آنها به خودی خود سخت‌ترین کیفرها را به دنبال خواهد آورد. در این خصوص هر کس موارد قطعی و مسلم سراغ دارد مواردی که نقض غیر ارادی معنی واقعاً به خودی خود کیفری را به دنبال آورده است. خطاکار ساده دل که فی‌المثل گوشت یک حیوان حرام گوشت را خورده است به حالت یأس و افسردگی عمیقی دچار می‌شود و مرگ را انتظار می‌کشد و سرانجام هم واقعاً کارش به مرگ می‌کشد».<sup>۲</sup>

آنچه که مشخص است این است که اقوام ابتدائی دلایل منع‌ها و به عبارتی دلایل «باید»ها را نمی‌دانستند و از منشأ آنها خبر نداشته‌اند و باید و نیایدها آنچنان الزامی داشته‌اند که آنان حتی در فکر جستجوی دلایل آنها هم نبوده‌اند. از اینجا می‌توان فهمید که اخلاق ساخته اقوام بدوی نبوده و آنان خود در درون اخلاق و الزامات خاص زندگی به وجود آمده‌اند. پس آیا اخلاق نوعی قانون طبیعت است که بر انسانها فرمان می‌راند و یا نه ساخته و پرداخته نیروی دیگری است که طبیعت با آن آشنایی ندارد؟

اما احتمال دیگری که به ذهن خطور می‌کند این است که شاید اصول و قواعد خاصی توسط اشخاصی و در زمانی به صورت تصادفی به وجود آمده باشند که بعداً جامعه الزام

به خود پوشیده‌اند. این امر در بعضی موارد امکان دارد و در بعضی موارد دیگر به نظر می‌رسد اینگونه نباشد مثلاً منع خوردن گوشت حیوان حرام گوشت می‌تواند به طور تصادفی به وجود آید و تبدیل به اصل و قاعده‌ای شود. اما منع زنا یا محارم نمی‌تواند اینچنین باشد. فریاد در جای دیگر می‌گوید:

«خطاست اگر فکر کنیم انسانها تنها در اثر کنجکاوی فکری و فقط به سبب عطش علمی، به ایجاد اولین اسلوب جهانی خود دست زده‌اند. در عمل، احتیاج به استیلای بر طبیعت قاعدتاً در این تلاش‌ها نقشی داشته است و به همین علت برای ما پی بردن به این نکته تعجبی ندارد که اسلوب زنده انگاری (animistic) شامل یک نتیجه منطقی و بالاخص حاوی مجموعه‌ای از تدابیر است تدابیری که راجع به طرز عمل به منظور استیلای بر انسانها، حیوانات و اشیاء یا بهتر بگوئیم استیلا بر ارواح انسانها، ارواح حیوانات و ارواح اشیاء است».<sup>۳</sup>

پیدا است که بررسی ریشه‌های اخلاق از طریق شناسایی الزامات و روش زندگی قبایل بدوی بسیار دشوار است و احتمال دارد نتوان از این راه به نتیجه‌ای درست و روشن دست یافت. با اینحال بررسی زندگی آنان حاوی ثمراتی است که جوینده پیگیری را رهنمون می‌شود.

در اینجا بررسی خودمان را از طریق دیدگاههای مختلف روانشناسی نوین درباره رفتارهای انسانی از قبیل یادگیری، ادراک و نیز رفتارهایی همچون پرخاشگری ادامه می‌دهیم.

«در حال حاضر تعداد زیادی از روانشناسان، آثار تجربه بر یادگیری را مطالعه می‌کنند. به نظر آنها برای توصیف، تشریح، پیش‌بینی و کنترل رفتار، یادگیری اساسی‌ترین عامل است».<sup>۴</sup> «جان واتسون روانشناس رفتارگرایی امریکائی می‌گفت که انسانها بیشتر بر اساس سوابق یادگیری خود، آثار موقعیت‌ها و پاداش‌های دریافتی عمل می‌کنند نه بر اساس یک انتخاب آگاهانه».<sup>۵</sup>

بنابراین یادگیری نقش اساسی در کنترل رفتار دارد. و شکی در این نیست که ما الزامات و به طور کلی اخلاق را یاد می‌گیریم و منشاء آن هر چه باشد اینطور نیست که ما

هر لحظه اخلاق مان را از آن منشاء اخذ می‌کنیم بلکه به طور خودکار اخلاقی را که در اطرافمان می‌بینیم یاد می‌گیریم و آن را تکرار می‌کنیم. با این تلقی می‌توان اخلاق را همان رفتاری نامید که در طی زمانهای طولانی، متوالیاً تکرار شده و این تکرار همراه خود الزام و بایدی را به وجود آورده است.

«عملگرایانی نظیر جان دیوئی و ویلیام جیمز تحت تأثیر نظریه تکامل داروین قرار گرفته و این نظریه را با رفتار انطباق داده‌اند. آنها ادعا کرده‌اند که الگوهای رفتاری سازگار آموخته و نگهداری می‌شوند در حالیکه الگوهای رفتاری ناسازگار از بین می‌روند یا قطع می‌شوند. اعمال سازگار تکرار می‌شوند و به صورت عادات درمی‌آیند.»<sup>۶</sup>

طبق نظر عملگرایان که بر اساس داروین‌یسم بیان شده الگوهای رفتاری سازگار در جامعه نوعی بار ارزشی پیدا می‌کنند چرا که می‌توانند به بقای خود و بقای نوع کمک کنند. در مقابل الگوهای رفتاری ناسازگار نوعی ضد ارزش محسوب خواهند شد و باز تکرار است که موجب دوام اعمال سازگار می‌شود. در اینجا نیز ما شاهد الزام و بایدی هستیم که از لحاظ منطقی درست نیست اما طبیعت این باید را القاء می‌کند و ناگزیر باید این الزام و ارزش را پذیرفت که اعمال و رفتار سازگارتر حفظ شوند. در واقع رفتار سازگار ارزشمند است.

«وونت روانشناس ساختگرا مثل ارسطو معتقد بود که روان یک رویداد طبیعی است و در نتیجه مثل نور، حرارت و میزان خون قابل اندازه‌گیری است. ساختگرایان معتقد بودند که روان، از طریق ترکیب خلاقیت با عناصر تجربه عمل می‌کند.»<sup>۷</sup>

می‌دانیم که بیشتر اخلاقیات ما به روان ما برمی‌گردند و ما از درون خود چیزی را بد و چیزی را خوب احساس می‌کنیم. عده‌ای می‌گویند که اخلاق منشاء طبیعی ندارد چرا که روان ماده نیست و وقتی ما از طریق روان به شایست و ناشایست بودن عملی پی می‌بریم قطعاً منشاء اخلاق چیزی دیگری غیر از طبیعت است. اما ساختگرایان روان را یک رویداد طبیعی می‌دانند. پس اگر روان را منشاء اخلاق بدانیم باز اخلاق از هست‌ها ناشی شده است.

«فروید معتقد بود انسانها از طرف تمایلات پنهان خود تحت فشار قرار می‌گیرند.

نظریه شخصیت فروید به دیدگاه روان پویایی مربوط می‌شود. دیدگاه روان پویایی یعنی اعتقاد به نیروی روان در تعیین رفتار.<sup>۸</sup>

دیدگاه روانکاوی نیز به روان تأکید دارد و آنرا دارای نیروئی می‌داند که می‌تواند به انسانها فشار بیاورد و آنها را در مسیری الزام آور قرار دهد که آنها خودشان شاید از آن الزامات بی‌اطلاع باشند. با توجه به این مطلب می‌توان گفت تمایلات پنهان باید‌هایی را خلق می‌کنند و آنها را القاء می‌کنند. اما تمایلات پنهان یعنی چه؟ این اصطلاح گمراه کننده است و این منشاء جدید خود نیاز به بررسی دارد.

«گشتالت‌گرایان، ادراک را یک کل در نظر می‌گرفتند که به اجزای خود معنا می‌داد. روانشناسان گشتالت‌گرا نشان دادند که ما تمایل داریم تکه‌های جدا از هم اطلاعات را به صورت یک مجموعه یکپارچه دریافت کنیم و این کار در اثر دخالت بافت حاصل می‌شود».<sup>۹</sup> سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا کل می‌تواند به اجزای خود باید‌هایی را تحمیل کند یا نه؟ می‌دانیم که در یک بافت کلی، چیزی اضافی از اجزای آن وجود دارد و این چیز می‌تواند یک باید اخلاقی باشد.

«روانشناسانی که دیدگاه زیستی دارند معتقدند افکار، تخیلات، رؤیاها و تصاویر ذهنی ما، در اثر دستگاه عصبی و مخصوصاً دستگاه عصبی اصلی، یعنی مغز ممکن می‌شوند. همچنین روانشناسان فیزیولوژیست، اثر هورمون‌ها و ژن‌ها را نیز مطالعه می‌کنند. مثلاً در مورد انسان، هورمون پرولاکتین موجب ترشح شیر می‌شود اما در مورد موشها، همان هورمون، رفتار مادری را نیز به وجود می‌آورد».<sup>۱۰</sup> زمانی رفتار مادری را ناشی از فطرت انسان می‌دانستند و اینکه در درون او چنین صفتی به ودیعه گذاشته شده است. اما امروزه بر اساس تحقیقات علمی دریافته‌اند که الگوی مادری تحت تأثیر هورمونهای خاصی صورت می‌گیرد. هورمون پرولاکتین در این میان نقش به‌سزائی دارد. هیچ دو مادری پیدا نمی‌شوند که از نظر الگوی رفتار مادری مشابه باشند و تنها الگوی رفتاری یکسان میان زنان شیر دادن از طریق پستان است.<sup>۱۱</sup> در تمام جوامع مادر دارای نوعی ارزش می‌باشد. زمانی این ارزش یک ارزش ذاتی و فطری بود اما حال منشاء شیمیایی دارد.

«در نظریه رشد شناختی که توسط پیاژه مطرح شده، مفهومی که کودک از دنیا دارد همراه با افزایش سن او رشد می‌کند و دقیق‌تر می‌شود هر چند که تجربه برای کودکان جنبه اساسی دارد، درک و فهم آنها از دنیا طوری است که گوئی به وسیله یک مکانیسم درونی هدایت می‌شود به عبارت دیگر حتی اگر کودکان تجربه‌های زیادی داشته باشند تا زمانی که از نظر رشد ذهنی به حد معینی نرسند، درک و فهم لازم را به دست نخواهند آورد». ۱۲ در این نظریه مکانیسم درونی مبهم است. آیا این مکانیسم به دنیای هست‌ها برمی‌گردد یا به دنیای دیگری متصل است. با توجه به معنای واژه مکانیسم به نظر می‌رسد این سازوکار درونی به دنیای هست‌ها مربوط باشد. همچنین روانشناسی نوین بیشتر با هست‌ها سروکار دارد و روش آن تجربی است. بنابراین منظور پیاژه از مکانیسم درونی، مکانیسمی است که جزء دنیای هستی است. وقتی گفته می‌شود کودک توسط چنین مکانیسمی هدایت می‌شود این هدایت شدن جنبه ارزشی دارد یعنی این مکانیسم کودک را وادار به انجام کارهایی می‌کند. به عبارتی جهانی از بایدها را برای او به ارمغان می‌آورد.

«انسان‌گرایان معتقدند که آگاهی از خویشتن، تجربه و انتخاب، به ما اجازه می‌دهد تا خود را کشف کنیم یعنی به تدریج که در زندگی پیش می‌رویم به رشد خود و شیوه‌های ارتباط خود با دنیا شکل می‌دهیم». ۱۳ شیوه‌های ارتباط مسلماً دارای بایدهایی خواهند بود که به اعتقاد انسان‌گرایان این شیوه، از آگاهی از خویشتن و تجربه به دست می‌آید. دیدگاه‌های مذکور در روانشناسی، تا اینجا ما را به این نظر رهنمون می‌شوند که تا حدودی بایدها می‌توانند از هست‌ها ناشی شوند و اخلاق منشاء طبیعی و دینی دارد. برای روشن شدن مطلب نمونه‌ای از رفتار انسانی را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. اگر به طور مثال رفتار پرخاشگری را از دیدگاه‌های مختلف روانشناسی در نظر بگیریم شاید برای بحث ما مفید باشد.

از دیدگاه زیستی می‌توان گفت: «تعداد زیادی از ساختهای زیستی در پرخاشگری وارد عمل می‌شوند یکی از آن ساختها هیپوتالاموس است». ۱۴ یعنی هیپوتالاموس ما را به رفتاری وادار می‌کند این مجبور بودن حامل بایدی است. کسانی که دیدگاه شناختی

دارند معتقدند که «رفتار افراد تحت تأثیر ارزش‌ها، شیوه‌های تفسیر موقعیتها و انتخابهای آنها قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، اشخاصی که معتقدند پرخاشگری لازم و قابل توجیه است، مثل زمان جنگ بیشتر تمایل نشان می‌دهند که پرخاشگرانه عمل کنند. افرادی که جنگ یا پرخاشگری خاصی را نادرست می‌دانند یا به طور کلی با پرخاشگری مخالف‌اند کمتر تمایل نشان می‌دهند که پرخاشگرانه رفتار کنند. پیازه و گلبیگ شیوه‌هایی را مطرح کرده‌اند که ما بر اساس آنها اطلاعات را پردازش می‌کنیم تا به تدریج که رشد می‌یابیم به قضاوت‌های اخلاقی درباره گنهکاری یا بی گناهی دست یابیم. مثلاً ممکن است کودکان پنج ساله، یک عمل پرخاشگرانه را تنها به دلیل اینکه به آنها گفته شده پرخاشگری زشت است بد بدانند اما در هشت سالگی، احتمالاً بتوانند انگیزه‌های یک فرد پرخاشگر را نیز درک کنند».<sup>۱۵</sup> بر اساس این دیدگاه انسان در مراحل اولیه زندگی تحت تأثیر ارزش‌هایی قرار دارد که از پیش بوده‌اند اما بعداً و با رشد سنی، کودک می‌تواند به قضاوت‌های اخلاقی دست یابد و شاید به ساختن ارزش‌های جدید و از بین بردن ارزش‌های قبلی دست بیازد.

روانکاوان معتقدند که «غرایز پرخاشگری نتیجه اجتناب‌ناپذیر ناکامیهای زندگی روزانه است. مثلاً کودکان به خاطر ترس از تنبیه شدن و از دست دادن محبت والدین، احساس‌های پرخاشگرانه شدید خود را باز می‌دارند یا آنها را سرکوب می‌کنند. غریزه دیگری که فروید بدان اشاره کرده است غریزه مرگ است یعنی تمایل ناآگاه فرد برای بازگشت به حالت بدون استرس پیش از تولد».<sup>۱۶</sup> درست است که تمایل همراه با داشتن اختیار است اما در دیدگاه روانکاوی تمایل ناآگاه، با نوعی جبر همراه است و نوعی الزام را به همراه دارد که انسان را وادار به اطاعت از بایدهی می‌کند. البته ممکن است این باید بر اساس غریزه مرگ شکل گرفته باشد اما مگر منشاء غریزه مرگ چیزی غیر از جهان هست‌ها است؟

از دیدگاه نظریه یادگیری رفتارگرایانه می‌توان گفت «یادگیری بر اساس اصول تقویت حاصل می‌شود. ارگانیسمی که رفتار پرخاشگرانه او تقویت می‌شود بیشتر تمایل نشان می‌دهد که در موقعیت‌های مشابه پرخاشگری کند. پیامدهای محیطی موجب می‌شود که

ارگان‌سهم‌های قوی، به خاطر رفتار پرخاشگرانه خود بیشتر تقویت شوند».<sup>۱۷</sup>

طرفداران دیدگاه اجتماعی زیستی معتقدند که «هدف ضمنی رفتار حیوانی این است که تا حد امکان تعداد زیادی ژن به نسل بعدی انتقال داده شود. افراد پرخاشگر معمولاً بیشتر شانس دارند که تا سن بلوغ باقی بمانند و تولید مثل کنند. بنابراین ژنهایی که به رفتار پرخاشگری مربوط می‌شوند بیشتر شانس دارند که به نسل بعدی منتقل شوند. این نظریه به همان اندازه که در مورد انواع حیوانات کاربرد دارد، در مورد انسان نیز کاربرد دارد، هر چند که هوش انسان عامل مهمی در زنده ماندن اوست. به نظر می‌رسد که دیدگاه اجتماعی زیستی پرخاشگری را طبیعی و خوشایند جلوه می‌دهد. بنابراین، تلاش برای جلوگیری از خشم، محکوم به شکست و حتی از نظر اخلاقی قابل بحث خواهد بود زیرا این تلاش‌ها مانع جریان عادی امور خواهند شد».<sup>۱۸</sup>

از مطالب مذکور چنین به نظر می‌رسد که «باید» می‌تواند از «هست» اخذ شود. اما بینیم شرایط اجتماعی چگونه در این کار نقش دارد و چگونه نظم اجتماعی و استحکام آن، ارزش‌ها و بایدهای ویژه‌ای را می‌طلبد. اریک فروم می‌گوید: «تمایلات بعضی موقعیت‌های اولیه نیرومندی را برای لذت و خوشی فراهم می‌کند. اگر به آن امکان داده می‌شد که تا حد نهایی به منظور رشد بارور شخصیت انسان گسترش یابد نه اینکه به منظور کنترل توده‌ها محدود شود لزوماً منجر به بروز تمایل شدید نسبت به ارضاء سایر خاست‌های زندگی نیز می‌گردید. چون ارضاء این تمایلات فقط با امکانات مادی میسر است لذا سبب از هم پاشیدگی نظم اجتماعی می‌شد».<sup>۱۹</sup> «سائق‌هایی را که ریشه آنها در تمایلات جنسی است می‌توان واپس زد اما خواست‌های ناشی از صیانت ذات را نمی‌توان از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه منتقل کرد. فرق مهم دیگر بین این دو گروه غریزه این است که غرایز جنسی را می‌توان و الایش داد اما غرایز صیانت ذات چنین خصوصیتی ندارند. به علاوه سائق‌های صیانت ذات باید با وسایل واقعی و ملموس ارضاء شوند در صورتیکه سائق‌های جنسی اغلب با فانتزی محض قابل تسکین هستند».<sup>۲۰</sup>

می‌دانیم که جهان هستی مرتب در تغییر و تحول است و اگر بایدها از هست‌ها



سرچشمه بگیرند متغیر و متحول خواهند بود و نسبی بودن اخلاق به همین معنا است. «این امر مسلم است که اصول اخلاقی می‌تواند تغییر کند اما آنچه موجب این تغییر است تغییر مبانی اقتصادی زندگی است.»<sup>۲۱</sup> «هر ردیلتی زمانی فضیلت بود و ممکن است باز روزی فضیلت گردد چنانکه کینه ورزی به هنگام جنگ فضیلت است. خشونت و حرص زمانی در مبارزه برای حیات ضروری بود ولی امروزه از آثار مضحک دوران توحش محسوب می‌شود.»<sup>۲۲</sup>

### جمع‌بندی کلی بحث:

همانطور که دیدیم از برخی دیدگاه‌ها و آراء متفکرین می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق گوهری خاکی و زمینی دارد و نسبی است. اما به نظر می‌رسد مسأله به همین سادگی و روشنی نباشد. به طور مثال در گزاره «انسان باید زنده بماند» این «باید» از کجا ناشی شده است؟

نتیجه مهم دیگر اینکه باید‌ها همگی در یک سطح ارزشی قرار ندارند. طبق نظر فروم سائق‌هایی که ریشه آنها در تمایلات جنسی است می‌توانند واپس زده شوند و یا ووالایش یابند اما خواست‌های ناشی از صیانت ذات اینگونه نیستند. بنابراین بایدی که از غرایز جنسی نتیجه می‌شود به همسانی بایدی که از صیانت ذات ناشی می‌شود نیست. به عبارت دیگر باید دوّمی با دوامتر و همیشگی است. به همین ترتیب باید‌هایی وجود دارند آنچنان مستحکم که در طی اعصار و قرون دوام آورده و زندگی بشری را تحت تأثیر قرار داده‌اند و منظور کسانی که می‌گویند. «باید» از «هست» نتیجه نمی‌شود به نظر می‌رسد چنین باید‌هایی باشد. برخی از «باید مادر و آغازین» سخن به میان آورده گفته‌اند: «آن باید مادر و آغازین از هر جا مایه بگیرد مسلماً علم و شناخت محض جهان، سرچشمه‌های آن نیستند و بدون تردید عنصری از فضای دیگری لازم است تا در آید و همچون کاتالیزوری علم و جهان بینی را به زادن و ساختن اخلاق توانا سازد.»<sup>۲۳</sup>

### پی‌نوشت‌ها

- ۱) جستارهای فلسفی برتراند راسل ترجمه میرشمن الدین ادیب سلطانی انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۶۴
- ۲) توتم و تاپو زیگموند فروید ترجمه دکتر محمد علی خنجی انتشارات طهوری تهران ۱۳۵۱ ص ۳۴
- ۳) همان ص ۱۰۸
- ۴) روانشناسی عمومی اسپنسر راتوس ترجمه حمزه گنجی جلد اول نشر ویرایش تهران ۱۳۷۶ ص ۳۸
- ۵) همان ص ۳۸
- ۶) همان ص ۲۹
- ۷) همان ص ۲۸
- ۸) همان ص ۷
- ۹) همان ص ۳۲
- ۱۰) همان ص ۳۵
- ۱۱) روانشناسی عمومی علی‌اکبر شعاری‌نژاد نشر توس تهران ۱۳۷۰ ص ۴۰۴
- ۱۲) روانشناسی عمومی اسپنسر راتوس ص ۳۵ و ۳۶
- ۱۳) همان ص ۳۷
- ۱۴) همان ص ۳۹
- ۱۵) همان ص ۴۰
- ۱۶) همان ص ۴۱
- ۱۷) همان ص ۴۱ و ۴۲
- ۱۸) همان ص ۳۹
- ۱۹) بحران روانکاری اریک فروم ترجمه اکبر تبریزی انتشارات فیروزه تهران ۱۳۷۴ ص ۱۷۱
- ۲۰) همان ص ۱۹۰
- ۲۱) لذات فلسفه ویل دورانت ترجمه عباس زریاب انتشارات علمی فرهنگی تهران ۱۳۷۶ ص ۸۹
- ۲۲) همان ص ۹۰
- ۲۳) دانش و ارزش عبدالکریم سروش ص ۲۳۳